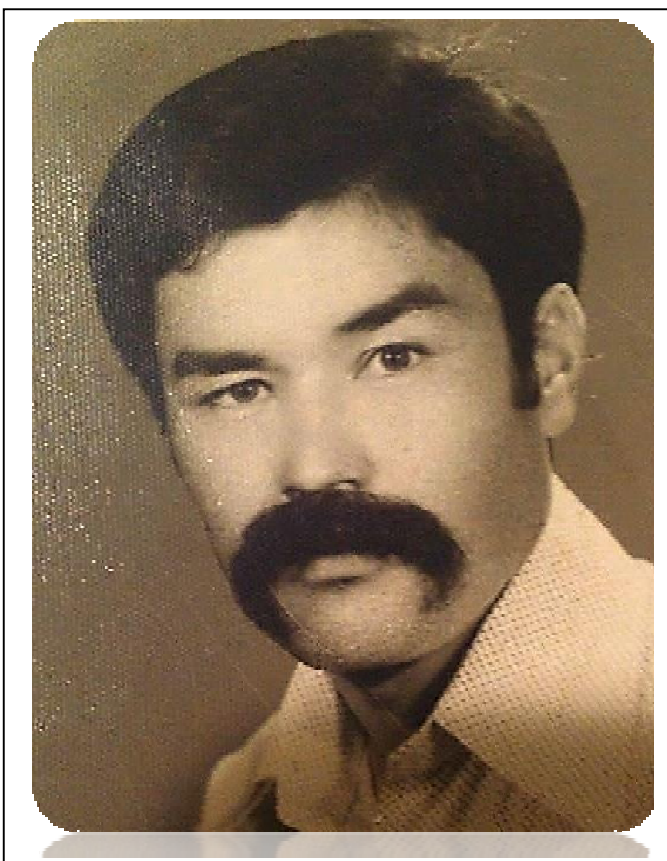


## یادی از رفیق جانباخته موسی جوالی

رفیق موسی جوالی که در بین شعله ای هابه موسی خارکش و موسی غمکش شهرت داشت، متولد قریه "منگه" ولسوالی جاغوری بود. ما کوشیدیم که تاریخ تولد او را مشخص کنیم ولی موفق نشدیم. زیرا (یادداشت) تاریخ تولد در بین مردم افغانستان چیز نادراست. در زمانی که ما از آن صحبت میکنیم



پدرنوز ادملای قریه رابخانه می طلبیدنا بگوش طفل اذان بخواند و ملا بعد از آنکه غذای چربی رامیخورد، قلم را بر میداشت و تاریخ تولد نوزاد را بر پشت قرآن مینوشت و یا بر ورق کاغذی ثبت میکرد و در بین قرآن مینهاد. بآهر تحولی که بر قرآن می آمد، این سند نیز نابود میشد.

اهالی منگه بالعموم یکی از فقیرترین و بی بضاعت ترین باشندگان جاغوری بحساب میرفت. زیرا زمین زراعتی در آن بلندی کوه خیلی کم بود و در کشوری که زمین بزرگترین وسیله تولید باشد، کمبودی زمین و آب خود بخود فقر معنی میدهد. به همین دلیل محمد عیسی پدر رفیق جوالی، یک روز زن و بچه اش را برداشت و از منگه رفت.

محمد عیسی به کابل آمد و صندان و چکشی راتهییه کرد و پارچه چوبی را برد و خشت در کنار سرک

گذاشت و بر آن نشست و به کفایش و پینه دوزی پرداخت. او روزهای سرد زمستان و گرم تابستان کابل را در کنار سرک مینشست، کفش یکی را وصله میزد و بر دیگری رنگ میمالید و آخر روز که آفتاب غروب میکرد و عابری از رفت و آمد آرام میگرفتند با چند قرانی که کمائی کرده بود بخانه اش بر میگشت. چند سال بعدتر محمد عیسی بار دیگر پدر شد و این بار نام پسرش را نوروز علی گذاشت.

سرانجام موسی به سنی رسید که باید بمکتب میرفت، او را در مکتب نشانند و معلوم شد که موسی دارای استعداد ذاتی خوب است. او با کمک خانواده مادرش که از زندگی بهتری برخوردار بودند، توانست صنف 12 را تمام و در کنکور ورودیه دانشگاه شرکت نماید. موسی بانمرات بالادرا دانشگاه پولی تخنیک کابل قبول شد. رفیق جوالی رشته ساختمان پولی تخنیک را تعقیب میکرد و هنوز محصل بود که بار رفیق صادق یاری در تماس آمد. او در دانشسرای این رفیق جانباخته دریافت که چرا جامعه به زوردار و کمزوردار او نادر تقسیم شده و چطور داراها و زورمندان موقوف و موقعیت اجتماعی نادرها و کمزورها

رادر جامعه توجیه کرده اند. او که تمام عمرش رادر فقر و محرومیت گذرانیده بود به تشنه ای در دل صحرا میماند که به چشمه آب زلالی رسیده باشد. و شبها رادر روشنایی چراغ دودی یا یک شمع بمطالعه می گذرانید و اگر مشکلی پیدامیشد و او چیزی را نمی فهمید بایسکل کهنه اش رابر میداشت و به استادش رفیق صادق یاری مراجعه میکرد. معلمش نیز این تشنه دانش انقلاب را از صمیم قلب کمک میکرد. او تنها جهان را برای او تحلیل نمیکرد و تنها نمیگفت که جهان به دارا و نادار تقسیم شده، بلکه به او میگفت که این جهان را میتوان کاملاً واژگون ساخت و جهان نوینی را ساخت که در آن نادارها و کمزورها قدرت سیاسی رادر دست داشته باشند. چنین جهانی موسی را عاشق خویش ساخته بود و او ناقرار برای ایجاد آن تلاش میکرد.

زمانیکه درفش سرخ شعله جاوید در صحن پوهنتون کابل به اهتزاز درآمد، رفیق موسی دید که او تنها نیست و هزاران تن دیگر نیز خواهان واژگونی این جهان است، جهانی که در آن اکثریت عظیم جامعه بانان و چای تلخ و اخیانا "تافه کچالو" شب رابروز میرسانند و اقلیت دیگر از سفره های رنگین اظهار خستگی میکنند. عشق او به واژگونی جهان کنونی به عزم خلل ناپذیر مبدل و او دانشگاه را رها کرده و به یک انقلابی حرفه ای تبدیل شد.

رفیق موسی از جانب سازمان جوانان مترقی به فعالیت در بین توده ها موظف گردید. او مبارزه طبقاتی رادر بین مردم برد، در سفرهایش بجاغوری و بغلان به شعله ای هامیرسانید که در نزاع بین مردم بر سر حق آب، چراگاه، حق میراث و غیره سهم بگیرند و بکوشند تحقیق کنند و جانب حق را بگیرند. و در اینگونه جنجالها نگذارند دست خان، حاکم و قومندان امنیه به مردم برسند. در مقابل زورگویی خوانین و متنفذین بایستند و از مظلومین دفاع کنند. مردم را تحریک کنند که "ده یک" خان راندهند. او در سال 1347 هنگامیکه جنبش شعله جاوید اوج گرفته بود بازنده یاد غلام شاه بابیه "اتحادیه غربای جاغوری" را تاسیس کرد. "اتحادیه غربای جاغوری" بردن مبارزه طبقاتی بین کارگران و زحمتکشان جاغوری بود. شاید این اولین حرکت توده ای سازمان جوانان مترقی در تاریخ باشد. اتحادیه غربای جاغوری تمام باشندگان جاغوری در کابل رادر بر می گرفت. هر کارگر، محصل، مامور پائین رتبه، معلم دکاندار و پیشه وری که از نظر خاندانی به خوانین جاغوری نسبتی نداشت میتوانست در این اتحادیه عضو شود. اگر چند خوانین جاغوری مقارن این وقایع در دستگاه دولت صاحب مقام های بلند دولتی بودند و سناتور، جنرال، ده هاتن رئیس چندین لوا مشر و غندمشرو کدک مشر در اردوی دولتی داشتند، اما در مدت کوتاهی رفت و آمد و گشت و نشست شان در محدوده خاندان خوانین محدود شد و از مردم منزوی گشتند. جوانان این دسته فئودال تحت تاثیر او جگری جنبش به صفوف شعله جاویدی پیوستند و برخی از آنها تا کنون به شکلی از اشکال به زعم شان "شعله ای" و یا "هوادر شعله ای" هستند.

اتحادیه غربای جاغوری قطب بندی بزرگی رادر بین مردم به وجود آورد که به زودی از کابل نشینان جاغوری به ولسوالی جاغوری نفوذ کرد. اتوبس های ترانسپورت جاغوری- کابل را نظم بخشید، مردم رادر خوشی و غم یکدیگر شریک ساخته و خوانین جاغوری را از سلطه قرون اوسطائی شان بر انداخت. این سلطه تا سالهای 1345 و 1346 یک قدرت مطلق به حساب میرفت. مثلاً در سال 1345 بهنگام توزیع تذکره، رجب علیخان برادر نادر علیخان سناتور به تمام عشیره "هوقی" که بزرگترین عشیره در جاغوری است و نفوس آن از صد هزار تن تجاوز میکند، دستور داده بود که هر خانوار بخاطر اعاشه و اباته مامورین دولتی که تذکره توزیع میکنند یک بار خر هیزم و ده سیر گندم به قلعه اش برسانند. شام هاتا دیروقت آواز دهقانانی که در کاروان های طویل بسوی قلعه خان در حرکت بودند، بگوش میرسید.

امرخان امرپادشاه بودواحدی راجرائت سرپیچی در سر نمیگشت. بهنگام برداشت خرمن یکی از مباشرین خان با مرکبش میرسیدو حق خان را بر میداشت و میرفت. زمستان هاخان دستوری بیگاری برای پاک کردن راه ها را میدادو اگر هیزم در مطبخ خان روبه کاهش میگذاشت خان یکی از تابعینش را اببهانه "مجلای" برادرش ویا دعوای تصفیه ناشده بین او و عبدالرزاده اش فرامیخواندو باو عده اینکه قضیه رانز دولسوال حل میکند، مجبورش میکرد که درختانش را قطع کندو به مطبخ بفرستد. جنبش شعله جاویدو اتحادیه غربای جاغوری بر آتش این بیدادگری آب سرد ریخت، مردم که تا آن زمان دروهم بودند بدون خان قریه دار ولسوال پشتون، قاضی سنی مذهب، مفتی سنی مذهب، قوماندان پشتون و مامورین رشوت خوار دمار از روزگارشان درمی آورند، دیدند که نیروی هست که آنها را متحد میسازد و بین ستمگران خط شیعه و سنی؛ هزاره و پشتون نمیگشند. این نیرو با سرعت در بین جوانان جاغوری ریشه میگرفت و رشد میکرد، چنانچه در سال 1348 در خیابان اصلی بازار جاغوری صد هاتن متعلم درفش "مرگ بر خوانین جاغوری" را در آسمان تکان میدادند. این کاری بود که چند سال قبل حتی تصور آن بر جان یک دهقان لرزه می انداخت. در سال 1349 دهقانان خانزاده ها را که مانند شهزاده ها از بالا به مردم نگاه میکردند، به درخت میبستند و بجرم وقاحت و بی احترامی به زنان و دختران مردم چوب میزدند. جنبش شعله جاویدو اتحادیه غربای جاغوری در ظرف کمتر از سه سال سلطه فرعون های جاغوری را به افسانه گذشته ها مبدل ساخته بودند. این جنبش که اتحادیه غربای جاغوری شاخه ای آن بود فرهنگ شورشگری و اطاعت ناپذیری را در بین مردم جاغوری بر دور و حیه شبه مبارزه طبقاتی را در ذهن زحمتکشانش جاغوری به وجود آورد. اگر چند در عقب این حرکت جنبش مائویستی افغانستان و پیشوای آن رفیق اکرم یاری قرار داشت اما رفیق صادق یاری مدیر عامل آن بود و رفیق موسی و زنده یاد غلام شاه بابه نقش فراموش نشدنی را در این بیداری اجرا کرده اند.

رفیق موسی مقارن همین زمان "اتحادیه تاکسی رانان" را سازماندهی کرد. در این اتحادیه ده هاتن تاکسی ران تحت ریاست "عوض علی تاکسی ران" متحد شدند. این اتحادیه هنوز سرپا نه ایستاده بود که رفیق اکرم یاری مریض شد. مریضی رفیق یاری با رسیدن تری را بردوش رفیق موسی، رفیق یونس تاجپور و رفقای دیگر گذاشت. در زمستان سال 1352 نیت انشعابگرانه داکتر فیض به حدت رکیدن رسید و طفل فرصت طلبی بنام "گروه انتقادیون" ظهور کرد. بخش عمده این دسته خاین به اصول پرولتری که اکنون سردر آخور ارتجاع و امپریالیست های اشغالگر دار دبعدها تحت نام "گروه انقلابی" اظهار وجود کردند. "گروه انقلابی" تحت رهبری داکتر فیض بعد از کودتای رویونیست ها تحت رهبری تینگ سیائوپینگ در چین، مشی ضد پرولتری و رویونیستی حاکم بر چین را تائید و نام "سازمان رهائی" را بر خود گذاشت. اما فعالین این دسته آنروز ها مانند میکروب های امراض ساریبه سراغ اعضای فعال جنبش دموکراتیک نوین می رفتند و با تبلیغات دروغین و ناجوانمردانه سازمان جوانان مترقی و رهبران رفیق اکرم یاری را بدنام میساختند. در این زمان رفیق موسی خواب و قرار نداشت و بین جاغوری و کابل در رفت و آمد بود. او "باطر داپور تونیزم..." داکتر فیض را نقطه به نقطه تحلیل میکرد و رفقای جاغوری را از نظر ذهنی در مقابل هجوم این مرض خانمان بر انداز آماده میساخت. کار پرثمر رفیق موسی بود که گروه انقلابی تا سال 1358 نتوانست در جاغوری نفوذ کند.

رفیق موسی در سال 1353 بحیث مامور در "د افغانستان بانک" کار پیدا کرد. او برخلاف بسیاری از مامورین این بانک که کسان دیگر را آورده بودند که بجای شان امتحان بدهند، خود در امتحان حساب و معلومات اجتماعی این بانک شرکت کرده و بانمره قبولی استخدام شد. فقط از این بیعبدو که خانواده محمد عیسی

اندکی احساس راحتی کردند. امادیری نگذشته بود که بارتاسیس "سازمان رهائی بخش خلق افغانستان- سرخا" شانه های اورالمس کرد. اوتحت رهبری مستقیم رفیق زنده یادداکترصادق یاری و یارانش در این راه بکار پرداختند. اکنون او، رفیق زنده یادعلی محمد، رفیق زنده یادیونس تاجپورورفقای دیگر فرصت خیلی کمی برای هرچیزفرعی داشتند. موسی صبحگاهان بایک پطلون ویک جاکت کابائی- لیلایمی ایکه داشت ازخانه می برآمدوسواربایسکل کهنه اش شده وباسرعت بسوی "دافغانستان بانک" میرفت. بعدازساعت چهاربعدازالظهرالی ساعت 12 و1 شب اومشغول کارهای انقلابی بود. دراین زمان موسی بین افشاربالا، کارته مامورین، حصه دوم کارته پروان، کارته سخی، سرای غزنی، قلعه شاده، کوته سنگی وشرق کابل درحرکت بود. زمستانهاکه هوای کابل سردمیشد، اودستکش کهنه "چوگی" اش رامیپوشیدبربایسکل قراضه اش سوارمیشدویکراست ازدفترکارش بسوی جلسه ای که قراربوددرآن شرکت کند، میرفت. هنگامیکه ازگرسنگی بی تاب میشدبایسکلش رادرکناریک لبلبو فروش ایستادمیکرد، یک یادوقاش لبلبومیخریدوآنرا تیز میخوردوباردیگربربایسکلش سوارمیشدوبسوی مقصدش میرفت. به اینصورت ماموریت "دافغانستان بانک" برای رفیق موسی یک پوشش طبیعی برای کارانقلابی اش بودنه کاراصلی وعمده او.

رفیق موسی بامعاش یک مامورپائین رتبه بانک اضافه برمخارج خانواده اش هررفیق فقیرتر ازخود راکمک مینمود. اورفقایش رامانندیگانه برادرش (نوروزعلی) دوست میداشت وتمام پیوندها- به استثنای پیوندبا پدرومادروبرادرخواهرش- درزندگی اوپیوندهای طبقاتی وانقلابی بود. درآمدآدمهای زمستان میدیدیم که این رفیق به هرسموارخانه درمندوی، چندانول، کوته سنگی وغیره جاها سر میکشودوهقانان کمزمین وبی زمین راکه بخاطرکاردرفصل زمستان ازبیسوت، دایزنگی، جاغوری وسایرنقاط افغانستان می آیند، رهنمائی میکندودوسه افغانی هم کف دست شان میگذاردتاکرایه سرویس کند. او واقعاظحمتکشان را دوست داشت وشب وروزش رادرفکر به آنها میگذرانید.

آنروزهارفقاسناد انقلابی رابادست نوشته وتکثیرمیکردند. رفقادربین هرورق کاربن پییرمیکذاشتندو بایک نوشته دوکاپی برمیداشتند. اویک سندرابه یکی ازرفقاداده بودکه کاپی کند، اماآن رفیق "ل" و"ن" و"و"ی" رابه شکل میرزائی وکشدارنوشته بود. وقتی کارتمام شده وآنرابه رفیق موسی تحویل داده بود، اوبجای سپاسگذاری باقهرگفته بود "رفیق بنظرشمایک کارگرچقدرسوادداردکه نوشته میرزائی شمارابخواند؟ لطفااین سندرا سر از نو بنویسیدوهیچ چیزرا میرزائی ننویسید".

رفیق موسی مانندهرکمونیست دیگرکه ازملیتهای تحت ستم وازطبقات تحت استثمارمی آینداحساساتی، خونگرم، بی طاقت ورک وراستگوبود. چنانچه درسال 1357 درجریان کودتای خلق وپرچم یک نفر ازاهالی "داود" (نام قریه ای درجاغوری) که درکابل زندگی میکرد، تصادفی کشته شد. اتحادیه غربای جاغوری، جنازه اورا بجاغوری انتقال دادند. رفیق موسی یکی ازمشایعت کنندگان این جنازه بود. اودربین اهالی داودکه آمده بودندتاجنازه رادفن کنند، بربلندی ای بالاشدوماهیت کودتارافشا وخلق و پرچم را به حیث مزدوران سرسپرده سوسیال- امپریالیزم شوروی معرفی نمود. سخنرانی آتشین یکساعته این رفیق چنان براهالی داوداثرگذاشته بودکه ملای مسجدقریه بسوی اونگاه میگردکه چه وقت اجازه میدهدتا "تلقین وشهادتین" جنازه راخوانده وآنرا بگوربسپارد. دربرگشت درغزنی، بایک تعدادازکادرهای خلقی دریک اتوبس روبروشده بود. یکی ازاین هایک صاحب منصب اردوبود. رفیق موسی به طعنه بسوی اودیده گفته بود، ننگ برسرپاز افغانستانی ایکه برصاحب منصب روسی سلام بدهد.

بعداز کودتای ثور، خلق و پرچم رفیق صادق یاری را از پست استادی فیزیولوژی دانشگاه طب کابل برکنار و به حیث داکتر به لشکرگاه فرستادند. او شدیداً تحت نظر سگان بویکش خلقی- پرچمی قرار داشت و نمیتوانست مانند سابق فعالیت کند. در این زمان تمام ارتباطات جاغوری و بغلان بدوش زنده یادر رفیق علی محمود رفیق موسی افتاده بود.

در ماه قوس سال 1357 بعد از قیام میاگل تگابی، زنجیرهای سگان بویکش خلقی- پرچمی را از میخ رها و آنها را بجان رفقای مائویست و اعضای جنبش دموکراتیک نوین افغانستان انداختند. آنها در گام اول به سراغ "سرخانی هارفتند. رفیق موسی و رفیق یونس تاجپور را در یک شب دستگیر کردند.

اکنون این رفقا، در بین مائویستند و میراث گرانبهائی انقلاب و شورشگری ای که از آنها باقی مانده بردوش مافزار گرفته اند. مافقط دوراه داریم و آن ای که این بار سنگین را بر زمین بگذاریم و خود را به انجوبازی، حقوق بشر و عطف کردن و شیادی های پارلمانی و حرافی مشغول ساخته و زندگی بیعاری و ننگینی را باکسب روزی از این مدارک در عالم خفت و خواری از سر بگذرانیم، دوم ای که قدخم دهیم و این بار سنگین را از زمین برداریم و کماکان حمل کنیم، در راه رهائی خلق از یوغ اسارت اشغالگران امپریالیست و آزادی توده های مردم از استعمار و ستم مانند این پیشکسوتان گرامی به پیش رویم.

و وقتی راه دوم را انتخاب میکنیم در اینجا حقیقت اینست که این بار سنگین بدون اتحاد نظر و عمل جنبش مائویستی کشور ممکن نیست. به این دلیل مائویست های افغانستان که خود را بخشی از حاملان بار جنبش مائویستی افغانستان میدانند، از تمام بخشهای جنبش مائویستی کشور میطلبند که تاجک بازی شرمسارانه را هزاره گرائی ننگ آور را نقد کنند و بطور جدی و صمیمانه در راه وحدت جنبش گام نهند.

بدون وحدت جنبش مائویستی افغانستان، بدون تاسیس حزب کمونیست افغانستان سخن از جنگ با اشغالگران، آزادی ملی و انقلاب دموکراتیک نوین از زبان هر کسی که باشد بی وزنه است.

### مائویست های افغانستان

۱۷ قوس ۱۳۹۵

آدرس مکاتبه با ما

P.O. Box 1

Station H

Montreal Quebec

H3G 2K5

CANADA

آدرس الکترونی ما

[Shoresh2008@gmail.com](mailto:Shoresh2008@gmail.com)

آدرس صفحه الکترونیکی

[www.shoresh.eu](http://www.shoresh.eu)

